

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۴

آیا ساسانیان وارثان هخامنشیان بودند؟^۱

احسان یارشاطر^۲

ترجمه آذر دخت جلیلیان^۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۱

هرودین (جلد ششم، ۲/۱-۲) درباره برآمدن اردشیر یکم، بنیانگذار سلسله ساسانی، گزارش می‌دهد که فرمانروایان سوریه و میان‌رودان امپراتور الکساندر سوروس را آگاه کردند که اردشیر، پادشاه پارس، پس از دست یافتن به شاهنشاهی اشکانی آرام نخواهد ماند و سوریه و میان‌رودان را به جنگ خواهد آورد. اردشیر که باور داشت این سرزمین‌ها میراث او هستند، اعلام کرد که تمام کشورهای آن ناحیه شامل ایونی و کاریا، میراث فرمانروایان پارسی بوده‌اند که با کوروش نخستین کسی که پادشاهی ماد را پارسی کرد، آغاز شده و با داریوش، واپسین پادشاه پارسی که امپراتوری اش به دست اسکندر تصرف شد، پایان گرفته است. از این رو اردشیر ادعا می‌کرد که شایسته می‌داند برای پارسی‌ها پادشاهی‌ای را که پیش‌تر داشته‌اند دوباره به دست آورد.^۴

دیوکاسیوس هم‌روزگار اردشیر، این نگرش را از سوی او تأیید می‌کند و گزارش می‌دهد (جلد هشتم، ۴) که اردشیر «می‌باید هر آنچه را که روزی پارسی‌های روزگاران گذشته تا دریای یونان داشته‌اند، باز پس خواهد گرفت و ادعا می‌کرد که همه این سرزمین‌ها میراث قانونی اوست که از نیاکانش به او رسیده است». چنین ادعاهایی از سوی ساسانیان در نامه آمرانه‌ای هم که به گزارش آمیانوس مارسلینوس (جلد هفدهم، ۵/۵-۶)، شاپور دوم درباره پیشنهاد صلح به کنستانتینوس نوشته بود، بازتاب یافته است: «حتی گزارش‌های پیشینیان شما گواه این است که شاهنشاهی نیاکان من تا رودخانه استریمون و مرزهای مقدونیه امتداد داشته است. بنابراین بجاست که خواستار این سرزمین‌ها باشم».

۱ این مقاله ترجمه‌ای است از:

Yarshater, Ehsan. "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenides?" *La Persia nel Medioevo*, Rome, 1971, pp. 517. 531.

۲. استاد بازنشسته مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا نیویورک ey4@columbia.edu

۳. کارشناس ارشد زبان‌شناسی از دانشگاه شهید بهشتی Jalilian_Azardokht@yahoo.com

۴. همچنین نگاه کنید به جلد ششم، ۴، ۵

بدین ترتیب، در حالی که اشکانیان بیشتر یک جهت گیری یونانی و بی تفاوتی نسبت به دین ملی و ادعاهای ملی از خود نشان داده بودند،^۱ ساسانیان با آغاز یک جنبش ملی برای برپایی دوباره امپراتوری پارسی و به دست آوردن قدرت و شکوهی که هخامنشیان روزگاری از آن برخوردار بودند، آوازه یافته‌اند بنابراین راولینسون می‌توانست بیان کند که مردم پارس «یاد شکوه باستانی پارس را بسیار واضح به خاطر داشتند... و می‌دانستند که آن‌ها روزی بر تمام سرزمین‌های بین تونس و صحرای هند و قفقاز و آبشارها فرمانروایی داشته‌اند».^۲

یوستین هم در گزارش خود درباره اردشیر یکم، تأیید می‌کند که یاد و خاطره روزگار فرمانروایی جهانی پارسی‌ها در میان آن‌ها بر جای مانده بود.^۳ دموورگان هم که ادعاهای ساسانیان و مورخان رومی را پذیرفته بود، بدون هرگونه تردیدی بیان می‌کند که «اردشیر در روند پیروزی‌هایش کوشش کرد تا در همه جای ایران، بهترین سنت‌های هخامنشی را پی‌افکند و دین نیاکانش را دوباره بر پا دارد. پادشاه جدید از تبار اردشیر دراز دست بود و از این رو ادعای گرفتن همه بخش‌هایی را داشت که پیش‌تر از آن هخامنشیان بود».^۴

به تازگی گیرشمن در شرح شماری از ویژگی‌های تازه در هنر ساسانی، این ویژگی‌ها را به برنامه روشنی نسبت داده که بر اساس ادعاهای ساسانیان مبنی بر جانشینی راستین کوروش، داریوش و دیگر شاهان هخامنشی شکل گرفته بود.^۵ ام‌جین گاجی این طرز فکر را با چنین بیانی جمع بندی می‌کند که «جانشینی سلسله [اشکانی] قطعی شد و سلسله جدید تلاش کرد تا در ورای یک دوره غصب،^۶ خود را به هخامنشیان پیوند دهد».^۷

در حقیقت طبری (جلد اول، ص. ۸۱۴) چنین دیدگاه مشابهی را بیان می‌کند که آشکارا بر خاسته از تبلیغات ساسانی است،^۸ وی می‌گوید اردشیر اعلام کرد که می‌خواهد پادشاهی را دوباره به دارنگانش بازگرداند و آن را به فرمانروایی یک فرمانروا و یک پادشاه درآورد آنگونه که در زمان نیاکانش و پیش از روزگار ملوک الطوائفی نیز چنین بوده است.^۹

۱. نمونه بارزی از چنین نظراتی را می‌توان در «سکه‌های ساسانی» اف‌دی‌جی پاروک مشاهده کرد که گفته‌های مشابهی را از مومزن نقل می‌کند.

۲. *The Seventh Great Oriental Monarchy*, pp. 12. 13

۳. *Geschichte des alten Persien*, p. 177.

۴. *Numismatique de la Perse antique*, 3e fasc.: *Dynastie Sassanide*, col. 557.

۵. برای نظرات مشابه نک:

Iran: Parthians and Sassanians, p. 133, v also his *Iran des origines jusqu'aux Islams*, p. 259, and Edith Porada, *Alt. Iran: die Kunst in vorislamischer Zeit*, p. 191.

۶. تأکید از نگارنده است.

۷ *La montee des Sassanides et l heure de Palmyre*, p. 121.

۸. نک. پایین، ص. ۱۲.

۹. برای نمونه‌های نیرومندی از تبلیغات ساسانی درباره اشکانی‌ها و اسکندر نک. همزه (ویرایش برلین)، ص. ۱۸ و نامه تنسر (ویرایش مینوی) صص. ۴۰، ۴۲.

با خواندن گزارش هرودین و طبری می‌توان پنداشت که ساسانیان شناخت درستی از هخامنشیان داشته و از تاریخ آن‌ها آگاه بوده‌اند. با این حال نولدکه بیان می‌کند که ساسانیان به ویژه در زمان خسرو اول هیچ اطلاعی از هخامنشیان نداشته‌اند. آن‌ها تنها سنتی را در دست داشتند که بنا بر آن دارا نامی به دست اسکندر گجسته کشته شده بود و پیش از این دارا، دارای دیگری نیز فرمانروایی کرده بود.^۱

اگر ساسانیان خاطره هخامنشیان را به یاد سپرده بودند باید انتظار داشت که تاریخ هخامنشی در سنت ساسانی نمود یافته باشد و یا دست کم نام بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی، کوروش، به یاد آورده می‌شد. با این وجود در سرزمین پارس شمار زیادی یادبودهای تاریخی برجسته وجود داشته - هنوز هم به چشم می‌خورند- که یادآور فرمانروایی هخامنشیان بوده‌اند. در این میان ویرانه‌های تخت جمشید و یادبودهای نقش رستم را نمی‌توان نادیده انگاشت. برای توجیه نبود آشکار هخامنشی‌ها و مادها در سنت تاریخی ساسانی و نسبت دادن یادبودهای آن‌ها به جمشید، رستم و سلمان و دیگران دلایل ویژه‌ای لازم است. هیچ شناخت درستی از شاهنشاهی پارسی در اسناد ساسانی بر جای مانده و یا در سنت‌های ساسانی که بعدها به وسیله مورخان عرب و ایرانی گزارش شده‌اند، به چشم نمی‌خورد.

بدیهی است که این فراموشی تاریخی ناگهانی نبوده است. برخی عناصر هخامنشی در سکه‌های پارسی دیده می‌شود که گویای تداوم سنت هخامنشی سال‌ها پس از پیروزی اسکندر است. بر پشت مجموعه نخست این سکه‌ها که تاریخ آن‌ها به ۱۵۰ پ. م برمی‌گردد، پیکره پادشاه ایستاده در پیش روی برج آتشکده نمایان است. در بالای سر پادشاه و برج آتشکده انگاره اهورا مزدا در حال پرواز است، که به بیان دیوید استروناخ «پیوستگی سنتی بین فرمانروا و خدایش را نشان می‌دهد».^۲ این عناصر در مجموعه دوم سکه‌ها هم که تاریخ آن‌ها از ۱۵۰ تا حدود ۱۰۰ پیش از میلاد است تداوم یافته است.^۳ نوشته‌های پشت این سکه‌ها نه به یونانی که به خط آرامی است. استروناخ بیشتر توجه را به برج آتشکده‌ایی (با کنگره یا بام مسطح) که بر روی سکه‌های نخستین فرتداراً وجود دارد و مایه گرفته از نمونه هخامنشی است،^۴ جلب می‌کند. همچنین می‌توان نام‌های هخامنشی چون بگدات و اردشیر و درپور را در میان پادشاهان پارسی یافت.^۵

1. *Iranisches Nationalepos*, 12; cf. *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, w. 30, n. 1.

2. JNES, 1966, p. 220.

3. G.F.HILL in *A Survey of Persian Art*, pp. 402. 3, pl. 126; DE MORGAN, *op. cit.* fasc. II, cols. 349. 50.

۴. برای عنوان جایگزین فرتاکا نک. Frye, *Heritage of Persia*, p.282, ns.91,92.

5. *Op. cit.* p. 222.

6. V. DE MORGAN, *Op. cit.*, col. 379 sq.; cf. NOELDEKE, *Gesch. D. Pers.*, p. 6, n. 7, and HILL, *Op. cit.* p. 402.

با این حال هیچ شاهد و مدرکی وجود ندارد که این عناصر، جز اندکی، آن اندازه تداوم پیدا کرده که به دوره ساسانیان راه یافته باشند.^۱ بر عکس به نظر می‌رسد که این عناصر در گذر زمان راه را برای سنتی باز کردند که آشکارا بی‌توجه به تاریخ هخامنشی بود.

اسطوره‌ها و داستان‌های جنوبی و غربی ایران که اسطوره‌ها و داستان‌های هخامنشیان را در بر می‌گرفتند نیز از یاد رفته بودند. تنها از طریق نویسندگان کلاسیک [یونانی و رومی] است که برای نمونه از داستان زایش و پرورش کوروش^۲ یا داستان بر تخت نشینی داریوش با شبهه یک اسب آگاهی می‌یابیم.^۳

اگر ما شباهت‌هایی بین داستان‌های شرقی و غربی می‌یابیم، همچون پرورش نی‌ای هخامنشیان به دست یک عقاب آن‌گونه که الیان^۴ آن را گزارش کرده و پرورش یافتن زال به دست سیمرغ و نیز شباهت‌هایی بین داستان‌های کوروش، کیخسرو^۵ و داراب^۶ را می‌بینیم، بدون شک (آن‌گونه که نولدکه اشاره کرده است^۷) بیش از آن که نتیجه حفظ سنت‌های غربی باشد، تکرار یک الگو است.

درست است که بیرونی^۸ نام پادشاهان هخامنشی را تا اندازه‌ای درست یاد کرده است و همچنین نام کوروش و داریوش در گزارش شماری از مورخان اسلامی^۹، از دوره پادشاهی واپسین پادشاهان کیانی به چشم می‌خورد و برخی از ماجراها در بابل به آن‌ها نسبت داده شده است. گذشته از این می‌توان در مخالفت با این ادعا که هخامنشیان فراموش شده بودند به یادکرد دو دارا در پایان تاریخ کیانی اشاره کرد. با وجود این، یک پژوهش ژرف‌تر نشان خواهد داد که چنین پندارهایی نمی‌توانند به سادگی دیدگاه پیشین ما را بی‌اعتبار کنند.

۱. به پیشنهاد استروناخ چهارطاقی‌ها ممکن است برگرفته از انگاره‌های فرتدارا باشند (همان، ۲۲۶). ای.دی. اچ. بیوار اشاره کرده است که در طراحی مضمون گاو با سر انسان بر روی مهرهای ساسانی "ممکن است هترمند از دروازه خشایار در تخت جمشید الهام گرفته باشد" (کاتالوگ مهرهای آسیای غربی در موزه بریتانیا. مهرهای ۲. سلسله ساسانی، ص. ۲۷). مضمون حیوانات ترکیبی و ابوالهول و همچنین مضمون قهرمانی در حال کشتن یا مبارزه با یک شیر (نک. سنگ نگاره اشکانی مرد و شیر در کال جنگال، ایران کوده، ۱۴: و. و. ب. هنینگ، JRAS، اکتبر ۱۹۵۳، ۵ pl.) در دوران اسلامی نیز تداوم یافت، اگرچه شباهت آن‌ها با مضمون‌های اشکانی آشکار نیست. به طور کلی شمایل نگاری ساسانی رنگ و بوی دیگری دارد.

۲. هرودوت، جلد اول، ۱۰۷sq

۳. همان، جلد سوم، ۸۵: NOELDEKE, *Iran. Nation.* 2. 4.

4. SPIEGEL, *Eranische Altertumskunde* II, p. 262.

آلن (ویژگی‌های حیوانات، جلد دوازده، ۲۱) داستان مشابهی برای "گیلگمش" پادشاه بابل گزارش می‌دهد.

۵. طبری جلد اول، ص. ۵۰۱؛ تعالیبی (ص. ۲۱۴)، همچنین در شاهنامه، افراسیاب علاوه بر اینکه احساس خطر کرد کودک را زنده نگه داشت. در داراب نامه طرسوسی (جلد اول، ص. ۳۹۱) اسکندر پنهانی پرورش می‌یابد و یک بز به او شیر می‌دهد. بنابر شاهنامه و طبق یک الگوی عمومی یک گاو به قریدون شیر می‌دهد.

۶. بر اساس این افسانه (طبری جلد اول، صص. ۶۸۹، ۹۰؛ تعالیبی، صص. ۳۸۲، ۳؛ شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ششم، ص. ۳۵۴ به بعد) همای که به پادشاهی چشم داشت کودک خود دارا را به آب‌های رودخانه کر نزدیک استخر یا رودخانه بلخ (و یا به فرات بنابر شاهنامه) انداخت. یک آسیابان او را پیدا کرده و بزرگ می‌کند. کامل‌ترین شرح این داستان در داراب نامه طرسوسی جلد اول، صفحه ۱۰ به بعد یافت می‌شود (طرسوسی به جای آسیابان از گازر نام برده است).

7. *Iran. Nation.* 2. 4.

۸. آثارالباقیه، صص. ۸۹ و ۱۱۱؛ قانون مسعودی، صص. ۱۵۴، ۶.

۹. طبری جلد اول، صص. ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰.

از شکل و دسته بندی فهرست نام پادشاهان هخامنشی که بیرونی به دست داده است، آشکارا چنین بر می آید که این فهرست نه از آن یک سنت ایرانی که مایه گرفته از یک سنت یونانی- بابلی است. در آثارالباقیه نام پادشاهان هخامنشی در دو فهرست جداگانه آمده است: فهرست نخست با عنوان «شاهان کلدانی» (صص. ۸۸-۹) و دیگری با عنوان «شاهان بزرگ» (ص. ۱۱۱). فهرست نخست با نام بخت نصر یکم آغاز و با نام اسکندر به پایان می رسد. این فهرست فرمانروایان ایرانی چون داریوش مادی (داریوش المادای کوروش، کمبوجیه (قمبیسوس)، داریوش، خشایار (احشیرش)، اردشیر (ارتخشست)، داریوش دوم، اردشیر دوم، اُخوس، کنروون (؟) و داریوش سوم را در بر می گیرد. بیرونی به صراحت می گوید که «ما در بین مردم بابل نیز تاریخی از پادشاهانشان را یافتیم که از بخت نصر یکم بود تا هنگامی که با مرگ اسکندر بناکننده، تاریخ از آن‌ها به بطلمیوس انتقال یافت (ص. ۸۸). فهرست دوم مجموعه‌ای از نام پادشاهان کیانی، آشوری، بابلی و هخامنشی است که با کی قباد آغاز و با دارا «آخرین شاهان ایرانی» به پایان می رسد (ص. ۱۱۱).

با این وجود بیرونی در کتاب قانون فهرست نسبتاً متفاوت و دقیق تری از نام پادشاهان ایرانی را به دست می دهد. او زیر عنوان پادشاهان ایران پس از سقوط ماد (مملکت الجلیان) نام ده پادشاه ایرانی را که با نام کوروش (کورش)^۲ آغاز و با نام داریوش سوم پایان می گیرد، فهرست می کند (صص. ۱۵۵-۶). درست پیش از این فهرست، فهرستی از نام دوازده پادشاه زیر عنوان شاهان «بابلی و مادی» به دست می دهد که با نام «داریوش مادی» به پایان می رسد. در این فهرست بیرونی با پایبند کردن خود به سنت‌های یونانی-بابلی شاهان پیشدادی و کیانی را که به سنت ایرانی تعلق دارند و نام آن‌ها را در آثار الباقیه آورده بود، نادیده می گیرد. بیرونی در فهرست سومی که در این کتاب آورده و آشکارا آن را به «مردم غرب» (اهل المغرب) نسبت می دهد، نام پادشاهان آشوری، بابلی نو و هخامنشی را به هم می آمیزد و ناشیانه کوشش در یکی دانستن برخی از پادشاهان با شاهان شرق ایران دارد (صص. ۱۱۰-۱۱).

شاهان ایرانی آنگونه که مورخان اسلامی آن‌ها را یاد کرده اند با کیومرث یا هوشنگ شروع شده و با دارا به پایان می رسد. دارا، که از اسکندر شکست خورده بود، و پدرش که او نیز دارا و گاه دارای بزرگ نامیده می شد و اردشیر دراز دست سه تن از پادشاهان هخامنشی نادیده انگاشته شده در سنت ملی ایرانی هستند که مورخان اسلامی از آن‌ها نام برده اند. به سادگی می توان دریافت که اردشیر و دو دارا به سنت کیانی که ریشه در شرق ایران دارد، افزوده و پیوند داده شده اند.

چنین به نظر می رسد که سنت کیانی با گشتاسب یا به احتمال زیاد با همای پایان یافته باشد. بهمن پدر همای، جانشین گشتاسب، ویژگی‌های یک چهره گذرا را نمایان می سازد و مانند دیگر شاهان کیانی کاملاً به او پرداخته نشده است. از یک سو وی کین خواه پدرش، اسفندیار، است و با رویدادهای شرق به ویژه دشمنی

۱. بیرونی به دو صورت گزارش می دهد، دیگری (ص. ۱۱۱) دارا الماهی الاول است که او را با داریوش یکی می دانند. طبری (ص. ۶۵۲) از داریوش المدهوی نام می برد. همین دارا (که آشکارا آمیزه‌ای از تصاویر یک شاه مادی و داریوش است) در سنت یهودی نیز تداوم می یابد؛ نک. زیر.

۲. بسنجید با کورش الموادی (گونه دیگر: مادی)، طبری، جلد اول، ۲۱۶.

بین خاندان‌های سام و گشتاسب ارتباط دارد و از سوی دیگر با رویدادها و فعالیت‌های غرب ایران پیوستگی دارد. او به موجب ساختن چند شهر در بابل و میسان در نوشته‌های مورخان اسلامی آوازه یافته است.^۱ طبری به نقل از حشام بن محمد (که طبری سنت‌های غیر ایرانی را بیشتر از او نقل می‌کند) گزارش می‌دهد که وی پادشاهی بود که در چند جنگ بزرگ یونان (روم) را شکست داد. همچنین طبری (جلد اول، ص. ۶۸۷) از دیگران نقل می‌کند که بهمن یکی از بزرگ‌ترین و خردمندترین شاهان ایرانی بود که رساله‌ها و عهدنامه‌هایی داشت که بهتر از رساله‌ها و عهدنامه‌های اردشیر ساسانی بوده‌اند. گردیزی (ص. ۱۵) در واقع او را بهترین پادشاهان ایرانی می‌خواند. برخی از مورخان اسلامی آزاد سازی یهودیان از اسارتشان در بابل و بازسازی معبد اورشلیم^۲ را به وی نسبت داده‌اند. بنابر یک گزارش (یعقوبی ص ۲۹) بهمن حتی مدتی کیش یهودی را پذیرفت. اکنون می‌توان دریافت که چرا آن گونه که حمزه گزارش می‌دهد (ص ۲۸) برخی از یهودی‌ها بهمن را با کوروش یکی می‌دانستند. یکی دانستن بهمن با اردشیر دراز دست آن گونه که نولدکه یادآور شده،^۳ بر پایه سردرگمی نویسندگان سوری است که از منابع یونانی استفاده می‌کردند. با این حال این یکی انگاشتن، بیشتر آمیزه‌ای از سنت‌های شرقی و غربی را در پوشش نام بهمن نشان می‌دهد.^۴

پادشاهی همای دختر بهمن، نیز چنین سردرگمی و آشفتگی را بازتاب می‌دهد. بنابر گفته طبری (جلد اول، ۶۹۰) وی بارها با یونانی‌ها (روم) به جنگ پرداخت و اسیرهای بسیاری گرفت. وی به معمارهای رومی اسیر دستور داد تا در استخر برای وی بناهای یادمان شکوهمند بسیاری مانند بناهای «روم» بر پا دارند.^۵ بنابر گزارش گردیزی (ص ۱۵) همای پایتخت را از بلخ به تیسفون انتقال داد و پلی بر روی دجله ساخت و همدان را پی افکند.

باید یادآور شد این افسانه که همای پسرش داراب را در آب رودخانه ای افکند و مرد تهیدستی وی را پرورش داد، از گونه داستان‌هایی است که بیشتر با تغییر سلسله‌ها، پایان یک دوره یا یک دگرگونی بزرگ قدرت پیوستگی دارد.^۶

با داراها وارد حوزه چهره‌های شناخته شده می‌شویم. دارای یکم (یا داراب)،^۱ یا دارای بزرگ، آشکارا پاره‌ای از جنبه‌های پادشاهی داریوش یکم را نشان می‌دهد. گردیزی (ص. ۱۶) برخی اصلاحات اداری وی را گزارش

۱. طبری جلد اول، صص. ۶۸۶، ۷؛ همزه، ص. ۲۸؛ دینوری، ص. ۲۶؛ ثعالبی، ص. ۱۷۳؛ مجمل، ص. ۵۴.

۲. دینوری، صص. ۷، ۲۶؛ مجمل، ص. ۳۰؛ با این وجود طبری (جلد اول، ص. ۶۵۲) و مسعودی (جلد دوم، ص. ۱۲۷)، این ماجرا را به کوروش نسبت می‌دهند که بر طبق بیشتر سنت‌ها دست نشانده یا فرماندار بهمن بوده است.

3. *Gesch. d. Pers*, p. 3, n. 1.

۴. بنابر مجمل (ص. ۵۳) بهمن مدتی توسط لولو، رازدار کشمیری همسرش، برکنار شد. او سپس نقل می‌کند که فرامرز پسر رستم به هند گریخت که آذر برزین پسر فرامرز از آنجا برای پدرش کمک آورد. این موضوع نشان می‌دهد که واپسین کیانیان در مرزهای شرقی‌شان با مشکل روبرو شده‌اند.

۵. همزه (همان) این مجموعه ساختمان‌ها را با کاخ هزار ستون استخر یکی می‌داند که آشکارا اشاره به ویرانه‌های تخت جمشید است؛ مقایسه کنید با هزار ستون در مجمل، ص. ۵۵.

۶. افسانه ساسان (کارنامک، ویرایش انکلساریا، ص. ۶ به بعد؛ شاهنامه، ویرایش بروخیم، ص. ۱۹۲۳، به بعد) عناصر مشابهی با افسانه دارا دارد. نیز نک. پی‌نوشت ۲۱.

می‌کند که یادآور اصلاحات داریوش یکم است. با وجود این وی نقش مهم‌تری در چرخه تاریخ ملی ایران دارد: وی پدر دارای دوم و اسکندر بود. وی با دختر پادشاه روم ازدواج می‌کند اما به خاطر بوی بد دهانش او را به خانواده‌اش بر می‌گرداند.^۲ در روم او اسکندر را به دنیا می‌آورد. بنابراین دارای اول اسکندر و خاندان شاهی ایران را به هم پیوند می‌دهد و اسکندر را برادر ناتنی دارای دوم می‌نماید.^۳

داستان‌های مشهور درباره اسکندر و دارا اساساً از داستان یونانی اسکندر^۴ سرچشمه گرفتند نه از یک سنت ایرانی راستین. بدون تردید این بدان معنا نیست که خاطره‌هایی مهم از رویدادهای تاریخی برجسته دوران پادشاهی هخامنشی، از جمله رویدادهایی که پیش از این یاد کردیم، وارد حماسه‌های شرقی نشده باشند، بلکه نشان می‌دهد که دو دارا در سنت کیانی چهره‌هایی وام گرفته شده هستند که به پایان این سنت افزوده شده‌اند.^۵

جالب آنکه در بیشتر تبارنامه‌هایی که از ساسانیان در دست داریم بر خلاف انتظار، ساسان نه از پسران دارا، آخرین پادشاه کیانی، که از نسل بهمن است.^۶ بنابر تبارنامه دیگری که در کارنامه و شاهنامه آمده ساسان از نسل آخرین دارا بود [دارای دارایان]. با وجود این اعتبار این تبارنامه به عنوان تبارنامه‌ای اصیل خدشه دار است چرا که در این تبارنامه اردشیر نه پسر بابک (که در حقیقت اینگونه بود) که نوه دختری وی دانسته شده است.^۷

درباره اشکانیان نیز ما دست کم دو تبارنامه متفاوت در دست داریم که در یکی از آن‌ها تبار ایشان به سیاوش و در دیگری به دارا می‌رسد.^۸ به گمان من تبارنامه دوم هنگامی پدید آمد که اشکانیان بابل را گشوده بودند و

۱. در منابع پارسی، عربی هر دو شکل برای دو دارا به کار رفته است. مقایسه کنید با یادداشت بهار درباره وقوع هر دو شکل، مجمل، ص. ۵۴ پانوش ۹. یعقوبی، ص. ۲۹، برای داریوش سوم دو شکل دارا و داریوش را به کار می‌برد.

۲. طبری جلد اول، ص. ۶۹۷ این دختر را هیلای خوانده است؛ داراب نامه، ص. ۳۸۷، او را ناهید نامیده است. تفاوت‌های دیگری در جزئیات وجود دارد؛ مقایسه کنید با تعالیمی، ص. ۳۹۹.

۳. این همان نسخه‌ای است که به طور کلی در اسکندر نامه پارسی دیده می‌شود. در کالستینس دروغین، پدر اسکندر نکتابوس، فرعون خلع شده مصر است (ای. هزلتون هایت، صص. ۱۳، ۱۶). نویسنده مجمل، ص. ۳۱، که به نظر می‌رسد به نسخه‌هایی از عربی که از سریانی ترجمه شده دسترسی داشته است کنجکاوانه همین نسخه را گزارش می‌کند که در دیگر نسخه‌های فارسی این افسانه نبوده است. با این وجود مجمل در صفحه ۵۵ به اختصار نسخه معمول فارسی را گزارش می‌کند. بسنجید با ایرج افشار (ویراست) اسکندرنامه، تهران، ۱۹۶۴، ص. ۲۷.

۴. نولدکه، همان.

5. Cf. MARY BOICE in *Handbuch der Orientalistik; Iranistik II*, p. 58.

۶. یعقوبی، ص. ۴۲؛ دینوری، ص. ۲۷؛ مسعودی جلد دوم، ص. ۱۵۱؛ طبری، ص. ۸۱۳؛ بیرونی، ص. ۱۲۰؛ تعالیمی، ص. ۴۷۴؛ مجمل، ص. ۳۲؛ طرسوسی، همان، ص. ۹.

۷. در این کتیبه اردشیر بابک را پدر خود می‌خواند.

۸. طبری بنابر گزارش دیگری تبار آن‌ها را به زرار بن اسفندیار (جلد اول، ص. ۷۰۸)، به دارا (جلد اول، صص. ۷۰۴، ۷۰۹؛ نک. همزه، ص. ۲۱؛ بیرونی، صص. ۱۱۵، ۱۱۷؛ تعالیمی، ص. ۴۵۷، و مجمل، ص. ۵۹)، به پسر کی قباد (جلد اول، ص. ۷۰۹) یا به سیاوش (جلد اول، ص. ۷۱۰؛ بیرونی، ص. ۱۱۳، مسعودی، ص. ۱۳۶) می‌رساند؛ تعالیمی (ص. ۴۵۷) از دارای بزرگ یا کی آرش، پسر کی قباد، به عنوان نی‌ای احتمالی آن‌ها نام می‌برد.

ادعای گستره پادشاهی هخامنشیان را داشتند و از سوی دیگر می‌توان پنداشت که تبارنامه نخست نشان دهنده ادعاهای اشکانیان حتی پیش از دست یافتن بر پادشاهی باشد.^۱

بنابراین جدای از نام دو دارا و اردشیر و خاطره‌هایی مبهم و آشفته، که به سنت کیانی راه یافتند، تاریخ و داستان‌های غرب و جنوب ایران تقریباً همه در سنتی در آمیخته شد که سرانجام شکل تاریخ رسمی ایران زرتشتی به خود گرفت. البته از هنگامی که فرمانروایی ساسانی گستره‌ای شامل بابل‌ها، مسیحیان، یهودیان و مانوی‌ها را در بر می‌گرفت، در کنار سنت‌های زرتشتی دیگر سنت‌ها نیز به چشم می‌خورد.^۲ در این گونه سنت‌ها شناختی گاه درست و یا گاه نادرست از هخامنشیان و تا اندازه‌ای از مادها وجود داشت. این سنت‌ها همچون سر چشمه‌های آگاهی برای مورخان و وقایع نگاران خستگی ناپذیر سده‌های نخستین اسلامی به ویژه طبری و بیرونی به کار می‌آمدند. آگاهی طبری از کوروش به عنوان فرمانروای بابل که اورشلیم را بازسازی کرده و فرزندان اسرائیل را به آن برگردانیده،^۳ نه از منابع ساسانی راستین که از منابع یهودی گرفته شده است. حتی گزارش حمزه (ص. ۵۹) در این باره بسیار آشکارتر است: «کسی که اورشلیم را پس از هفتاد سال بازسازی کرد پادشاهی بود که به عبری نام او کوروش بود و یهودی‌ها بر این باورند که او همان بهمن پسر اسفندیار است».

سنت یهودی درباره کوروش و داریوش به خوبی به روزگاران اسلامی راه یافت، چنانکه دانیال نامه (موزه بریتانیا، Ms، یا ۴۷۴۳)، بازنویسی شعرگونه و نیمه تمثیلی و خیالی از کتاب دانیال که بخش‌های حماسی به آن افزوده شد، گواه آن است. داریوش مادی و کوروش از جمله چهره‌های اصلی دانیال نامه هستند و گزارش کرده‌های آن‌ها در خطوط کلی با سنت گزارش شده به دست مورخان اسلامی همخوانی دارد.^۴

در سنت ایرانی پس از دو دارا، اسکندر، افزوده پسین دیگری به تاریخ کیانی، می‌آید. اگر چه اسکندر چهره یک قهرمان پرآوازه و پر شور را به خود گرفت با این وجود در متون روحانیت زرتشتی نفرین شده است. بر خورد دو گانه ایرانیان با اسکندر در نگرش آن‌ها نسبت به وی در داراب نامه، داستان مشهور طرسوسی که اگر چه در حدود قرن دوازدهم نگاشته شده اما در واقع بر پایه داده‌های بسیار کهن تری است، به چشم می‌خورد. در این داستان بر خلاف آنچه که ما در گزارش فردوسی و نظامی می‌بینیم، اسکندر به هیچ وجه

۱. در گزارش آریان از بنیانگذاران سلسله اشکانی (قطعه ۱، به نقل از ج. راولینسون، همان، صص. ۴۲، ۳) آمده است که اشکانیان از نجیب زادگان محلی بودند. و از این رو می‌بایست ادعای تبار داشتن از پادشاه یا قهرمانی باستانی کرده باشند. حتی اگر، آنگونه که استرابو (جلد یازدهم، ۹۳) و یوستین (جلد ۱، ۴۱) از ما خواسته‌اند که بپذیریم، آن‌ها از سرزمین سکایی برخاسته باشند، دلیلی وجود نخواهد داشت که به ادعای نجیب زاده بودنشان شک کنیم.

۲. برای تمایز روشن بین سنت تاریخی زرتشتی و یهودی. مسیحی رجوع شود به طبری جلد اول، ص. ۸۱۳.

۳. جلد اول، صص. ۶۹۱، ۲، ۷۱۸. بسنجید با حمزه، ص. ۲۸.

۴. بنابر دانیال نامه، داریوش و کوروش با هم به بلشزر حمله کردند اما شکست خوردند. سپس به پشتیبانی خدایی بلشزر را کشتند و داریوش بر تخت شاهی نشست. او به دانیال توجه داشت و او را به عنوان یکی از چهار فرمانده ساتراپ‌ها انتخاب کرد. داریوش در نبردی علیه مردم فرنگستان کشته شد، کوروش نبرد را ادامه داد و دشمن را شکست داد و به عنوان پادشاه جانشین داریوش شد. او بعدها دستور داد تا معبد را از نو بسازند. دکتر آمنون نصر نسخه‌ای از این دست‌نوشته را به عنوان بخشی از رساله دکتری خود (دانشگاه کلمبیا، ۱۹۶۸) آماده کرده است.

یک شخصیت قهرمان نیست. وی بیشتر چون فرمانروایی سست، وابسته و بی‌خرد نمایانده شده که بارها حامیان ایرانی‌اش به ویژه شاهدخت ایرانی، بوران دخت، به کمک وی برخاسته‌اند.^۱

نمی‌توان به آسانی دریافت که چه هنگام دو دارا و اسکندر به پایان سنت کیانی افزوده شدند. تکوین آن‌ها به احتمال در دوره‌ای گسترده رخ داده است. اگرچه تردیدی نیست که این روند به احتمال نه از روزگار ساسانی که از دوره اشکانی آغاز شده بود. گواه این حقیقت آن است که همانطور که پیش از این آمد تبار اشکانیان در تبارنامه‌هایی که در تاریخ‌های اسلامی بر جای مانده، به دارا می‌رسد. از آن جایی که ساسانیان تمایل چندانی به اشکانیان نداشتند نمی‌توان گفت که این تبارنامه‌ها در دوره ساسانی بر ساخته شده باشند. همچنین از آنجایی که منابع اصلی داستان اسکندر و دارا یونانی هستند می‌توان انتظار داشت که این‌ها در دوره یونانی‌گری رواج یافته باشند.^۲

بنابراین اگر سنت راستین هخامنشی در سنت ساسانیان آمیخته شده و اگر ما آگاهی اندک و پراکنده و دیگرگونه شده از ایران هخامنشی را وام دار منابع غیر زرتشتی هستیم، چگونه می‌توانیم یادکرد هرودین از کوروش و داریوش را در اشاره‌ای که به ادعای اردشیر در برابر رومی‌ها کرده است، تفسیر کنیم. آیا امکان داشته است که شناخت درست اردشیر از هخامنشیان و افتخار به چنین نیاکان نیرومندی در فرزندانش به کلی از میان رفته باشد؟ حال آنکه اینان نیز می‌توانستند چون اردشیر به داشتن چنین پیشینه‌ای بر خود ببالند. چنین پنداری ما را گرفتار هزارتویی از مشکلات گیج‌کننده خواهد کرد. گذشته از این به گمان ما آگاهی فرمانروایان رومی نسبت به نیاکان اردشیر آن گونه که هرودین آن را بازگو کرده، نه به نقل از اردشیر که بیشتر بر مبنای شناخت خود آنان از گذشته ایران بر پایه منابع یونانی بوده است. باورپذیرتر خواهد بود که بپنداریم به همان گونه‌ای که شاپور دوم در نامه خود به امپراتور روم از نی‌ای خود، اردشیر، نام برده بود، اردشیر هم در نامه‌اش از نیاکان خود یاد کرده بود، اما سفیران سوریه و میان‌رودان، دست کم با افزودن نام کوروش این یادکرد را گسترش داده بودند. یادکرد هرودین از کوروش پادشاهی که «نخستین بار پادشاهی ماد را پارسی کرد» گواه این پندار است، شناختی که به سختی می‌توان آن را به ایرانیان ساسانی نسبت داد.

۱. دکتر ویلیام هانوی در رساله دکتری خود (دانشگاه کلمبیا، ۱۹۶۹) به خوبی نشان داده است که بوراندخت، آنگونه که در داراب نامه آمده است، از بسیاری از جنبه‌ها تجسم و بازنمایی الهه آناهیتا است. او به عنوان شخصیتی ستیزه‌جو و پیروز اغلب با رودخانه‌ها و چشمه‌ها در ارتباط است و نام مادر او به طور گویایی آبان است. ماجراجویی‌های او آنگونه که در داراب نامه گزارش شده است، شناخت بسیار بهتری از گسترش مفهوم رایج آناهیتا به دست می‌دهد.

۲. اگرچه کالستینس دروغین می‌بایست در اواخر روزگار ساسانی به فارسی ترجمه شده باشد (V. NOELDEKE, *Beitrag zur Geschichte de Alexanderromans*, p. 17 sq)، ورود داستان‌های اسکندر به داستان‌های فارسی را باید به گوسان در دوره پارتی نسبت داد. برای نقش آن‌ها در انتقال داستان‌ها و افسانه‌های ملی نک:

v.M. BOYCE, *The Parthian Gosan and Iranian Minstrel Tradition*, JRAS, 1957, ½.

اشکانیان و ساسانیان هر دو تبار خود را به کیانیان یا به دارا می‌رسانند و به طور یکسان مدعی بودند که وارث کیانیان پسین یا پادشاهان هخامنشی بوده‌اند.^۱ هر چند گمان می‌رود که اشکانیان که به روزگار هخامنشی نزدیک‌تر بودند، خاطره‌ای روشن‌تر از آنان داشتند. از دو جنبه ممکن است این پندار رد شود: الف) اینکه خاطره هخامنشیان در خاستگاهشان پارس که ساسانیان از آن جا برخاسته‌اند، بهتر حفظ شده است، ب) اینکه ملی‌گرایی ساسانیان نسبت به ملی‌گرایی اشکانیان یونانی شده، پیوند بیشتری با گذشته ایران نشان داده است. با وجود این با بررسی دقیق‌تر درستی این دو گفته مورد شک و تردید قرار خواهد گرفت.

با شواهد اندکی که از سکه‌های پسین پرسی در دست داریم نمی‌توانیم به تداوم خاطره هخامنشی‌ها در پارس باور داشته باشیم. پیکره‌ها و نمادهای ستایش آتش زود از این سکه‌ها برداشته شدند، حال آنکه سبک اشکانی خود را نشان می‌دهد. در مجموعه دوم این سکه‌ها (در حدود ۱۵۰ تا ۱۰۰ ق.م) «شبهات تدریجی به سبک اشکانی قابل مشاهده است».^۲ در مجموعه سوم این سکه‌ها (نیمه نخست از سده اول پیش از میلاد) «نفوذ اشکانی هنوز هم چشمگیرتر است... داریوش [یکی از شاهان پرسی دوره سوم] کلاه خود اشکانی آراسته شده به یک هلال را بر سر دارد، در پشت سکه آتشکده بزرگ ناپدید شده و آتشدان پارتی کوچکی که پادشاه در برابر آن به نیایش ایستاده به چشم می‌خورد، پیرامون سکه به نوشته‌ای چهارگوش به سبک پارتی آراسته شده است».^۳ پیدایش نام‌هایی چون نرسه، یزدکرت و منوچهر^۴ بر سکه‌ها گسترش سنتی متفاوت با سنت‌های هخامنشی را نشان می‌دهد.

وجود نام‌هایی چون یمکشدا، نریشنکه و زاماشبه در لوحه‌های استحكامات عیلامی^۵ که می‌تواند نشانگر رواج نام‌های ایرانی شرقی و اوستایی در جنوب ایران نیز باشد، ممکن است این استدلال را سست کند، با وجود این، نبود چنین نام‌هایی در میان شاهزاده‌های فرمانروا و نام‌های تاریخی دوره هخامنشی مهم و چشمگیر است. ممکن است که این نام‌ها از آن کارگران شرق ایران بوده باشند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. در حقیقت بیرونی (آثارالباقیه، ص. ۱۲۲) عنوان می‌کند که شاهان محلی (ملوک الطوائف) اشکانیان را به خاطر تبارشان از خاندان سلطنتی پادشاهان پرسی (مملکت الفرز) محترم می‌شمردند.

2. G.F. HILL, *op. cit.* p. 402.

۳. همان، ص. ۴۰۳؛ بسنجید با د. مورگان، همان، مجموعه ۳۸۶، وی بر این باور است که احتمالاً تصویر سکه‌های و تفرقات دوم که در زمان فرمانروایی او نفوذ پارتی زیاد شده بود، در حقیقت تصویر شاه شاهان پارتی است.

۴. گوتشمید، همان، ص. ۱۵۷. با این وجود دمورگان دو مورد اول را تأیید نمی‌کند (همان مجموعه، ۳۴۷، ۹).

5. E. Benveniste, *Titres et noms propres en iranien ancien*, pp. 88, 98. and I. Greshewiteh, "Amber at persepolis" *studia classica et orientalia Antonino pagliaro oblata*, II, 1969, p. 245.

سر انجام پذیرش سنت کیانی شرقی از سوی ساسانیان که با یک ازدواج با خاندان بازرنگیان، یکی از سلسله‌های محلی پارس، پیوند یافته بودند، خلاف این پندار را نشان می‌دهد که لزوماً در پارس نسبت به ماد و پارت شناخت بیشتری از هخامنشیان وجود داشته است.^۱

بار دیگر یاد آور می‌شویم که حتی برخی از عناصر بسیار مشهور در هنر شاهی هخامنشی (برای نمونه پیکره‌بال دار اهورا مزدا و استفاده از بن مایه‌های حیوانی در سر ستون‌ها) در دوره‌های پس از هخامنشی‌ها در پارس تداوم نیافته‌اند. گویا به همان روشی که ساسانیان در زمان خود خراسان را پارسی کردند، در دوره اشکانی با یک روند پارتی شدن، سنت کیانی با نادیده انگاشتن سنت‌های جنوبی و غربی شکل تاریخ ملی را به خود گرفت.^۲

درباره ملی‌گرایی ساسانیان در سنجش با هلنیسم اشکانی، شاید ما نباید چندان تبلیغات^۳ ساسانی را که هدفشان خوار داشتن اشکانیان بوده است جدی بگیریم. سیمای یونانی فرمانروایی اشکانی نباید مانع از ارج نهادن به مقصود و جهت کوشش‌های اشکانیان شود. اشکانیان از منطقه‌ای برخاسته بودند که به خاطر پایداری سرسختانه‌اش در برابر ارتش مقدونی شناخته شده بود،^۴ در حالیکه جنوب و غرب ایران بدون ایستادگی چندان تسلیم فاتحان شدند و در دوره سلوکی کمابیش مطیع سلوکی‌ها ماندند. ایرانیان شرقی به ویژه باکتریایی‌ها [تخاری‌ها]، سغدی‌ها و آریان‌ها تا سال‌ها پس از اسکندر ناآرام و سرکش ماندند.^۵ آن گونه که گتشمید به درستی بیان می‌کند این نمونه‌های ایستادگی «اگر الهام گرفته از یک باور ملی نبودند، نمی‌توانستند تا این اندازه خونین و سخت باشند».^۶ وی همچنین اشاره می‌کند که «شرق ایران گهواره کیش زرتشتی و در دوره‌های بعدی همواره مرکز باورهای زرتشتی بوده است. دشوار است بپنداریم که دین [زرتشتی] هیچ نقشی در پایداری ملی که اسکندر در باکتریا و سغد با آن روبرو شد، نداشته است».^۷ به نظر می‌رسد که منبع نیرویی شبیه آن چه که موجب پیدایش سلسله‌های محلی در شرق ایران در سده‌های نخستین اسلامی شد، انگیزه برآمدن اشکانیان در حدود هزار سال پیش را فراهم آورده باشد. شرایط فرهنگی و مذهبی زادبوم اشکانیان، گسترش سنت کیانی در طول فرمانروایی آنان و اقدام به آغاز جنبشی که به گونه‌ای روز افزون فرهنگ ملی ایران را در برابر نفوذ یونان پشتیبانی و تشویق می‌کرد، بسنده است تا ما را متقاعد سازد که

۱. نام‌های فرمانروایان محلی پارس که بنابر طبری (جلد اول، صص. ۸۱۴، ۱۵) اردشیر آن‌ها را سرکوب کرده بود یعنی جوزهر، فاسین، منوچهر و دارا هیچکدام معنای هخامنشی ندارند به جز مورد آخر که در حقیقت ممکن است از سنت کیانی گذشته باشد.

۲. بسنجید با ریچارد فرای، همان، صص. ۱۸۹، ۲۰۴ به بعد، که نتیجه متفاوتی به دست می‌دهد.

۳. نک. پی‌نوشت ۱۰، و بیرونی ص. ۹۹.

۴. GUTCHMID, *op. cit.* pp. 5, 11, 12.

۵. مستعمره‌ها و تعداد زیادی از شهرهایی که اسکندر در شرق ایران تأسیس کرد (پلوتارک، جلد اول، ۵) مؤید مشکل در کنترل این مناطق است. گوتشمید ۲۶ شهر از ۴۰ شهر موثقی‌تری که به اسکندر نسبت داده شده نام می‌برد که در شرق بنا شده بودند، و ۸ شهر تنها در بلخ و سغد بوده است (همان، ص. ۵).

۶. همان، ص. ۱۱.

۷. همان.

برخلاف ادعاهای پیشین اشکانیان لزوماً نسبت به مذهب ایرانی بی تفاوت نبوده و در مقایسه با جانشینانشان جهت گیری ایرانی کمتری نداشته‌اند. این حقیقت که اشکانیان بر سکه‌هایشان از خط یونانی استفاده می‌کردند و بسیاری از چهره‌های یونانی را به عنوان الگوی خود بر می‌گزیدند، بیش از آن اندازه که استفاده از خط عربی و بیعت با خلیفه‌های عرب از جایگاه صفاری‌ها و سامانی‌ها به عنوان پشتیبانان فرهنگ ملی ایران می‌کاهد، پندار پیش گفته‌ ما را درباره‌ اشکانیان کمرنگ نمی‌کند.

با وجود این یک تفاوت وجود دارد؛ در حالیکه با اردشیر یکم تشکیلات زرتشتی با سلسله مراتب و شریعت روشن شروع به شکل‌گیری کرد، مدرک روشنی در دست نیست که نشان دهد تشکیلات سازمان یافته که به وسیله دولت پشتیبانی شده و در پی‌ریزی سیاست‌هایش شریک بوده، در زمان اشکانیان وجود داشته است. با این وجود نباید درباره آئین‌ها و شور و شوق [تعصب] مذهبی پادشاهان اشکانی تردید داشت. گزارش‌های یوستین (جلد ۴۱، ۳، ۵-۶) و پولینی (تاریخ طبیعی، جلد ۳۰، ۶) و آن گونه که گوتمسید (همان، ص. ۵۷) نیز اشاره می‌کند، به اندازه کافی دینداری اشکانی‌ها را نشان می‌دهد.

بنا بر سنتی که در دینکرت و دیگر جاها^۱ بر جای مانده، بلاش پادشاه اشکانی بود که برای اولین بار دستور گردآوری و تدوین متون اوستایی داد - سنتی که ساسانیان به ندرت آن را تشویق می‌کردند. شاید در زمان این بلاش (یکم؟) بود که سنت کیانی پیوند تنگاتنگی با کیش زرتشتی پیدا کرد^۲ و چهره ملی و رسمی تری به خود گرفت.^۳ اگر با نولدکه همسخن باشیم که چهره‌هایی چون گودرز، گیو، میلاد و بیژن در حقیقت شاهزاده‌های اشکانی هستند که داستان‌های آن‌ها در دوره اشکانی به حماسه کیانی راه یافته،^۴ ما برای پیوند نزدیک اشکانیان با این سنت دلیل دیگری بدست آورده‌ایم. بنابراین اگر اشکانیان یا دست کم برخی از آنان را بتوان زرتشتیانی راستین دانست که گردآوری نوشته‌های مقدس را حمایت کرده و شرایطی را پدید آوردند که در آن سنت دینی - حماسی توانست رواج گسترده‌ای پیدا کند، تفاوت ادعا شده بین ساسانیان و اشکانیان به همان اندازه کاهش می‌یابد.

گذشته از این ممکن است اردشیر یکم و به ویژه شاهپور اول از دید ما، متعصبین زرتشتی راستین یا بسیار متفاوت با برخی از پادشاهان اشکانی جلوه نکنند. با وجود سخت‌گیری‌های مذهبی گواهی شده اردشیر،^۵ سنگ نوشته کعبه شاهپور، از هیچ مقام مذهبی بلند پایه‌ای در دربار اردشیر نام نبرده است. این برای انکار

1. DKM 612, 3 sq.; see ZAEHNER, ZURVAN, P. 8.

۲. کنارگذاری تقریباً کامل هخامنشیان از سنت زرتشتی اطلاعاتی درباره مساله پیچیده مذهب خاندان سلطنتی هخامنشان و نگرش آن‌ها نسبت به آنچه که بعدها به زرتشتی‌گری راست دینی تبدیل شد، به دست می‌دهد.

۳. غرور، جسارت، اشتیاق به مبارزه در خانه یا خارج از آن، و ارجح بودن کردار بر گفتار، ویژگی‌هایی است که یوستین (جلد ۴۱، ۳) در توصیف ناخوشایندی که از شخصیت پارتی‌ها دارد به آن‌ها نسبت می‌دهد، اما این ویژگی‌ها نمی‌تواند برای رشد و ایجاد حماسه قهرمانی و استقلال ملی مناسب باشد. بسنجید با کریستن‌سن: *Iran sous les Sassanides*, pp. 16. 17, که پارتی‌ها را ایرانی‌تر از هخامنشیان می‌داند.

4. *Iran. Nation.*, 8.

5. DKM 412, 12 sq.

ویژگی مذهبی و اصلاح طلبانه پی‌گیری‌های سرسختانه اهداف سیاسی اردشیر نیست، اما برخلاف بحث‌های جدید پرفسور بویس در نسبت دادن نامه تنسر به زمان اردشیر^۱ (نه به زمان خسرو اول)، من بر این باورم که در دوره‌های بعد در تلاش برای دستیابی به اقتدار چیزهای بیشتری به اردشیر نسبت داده شده است، که ممکن است از لحاظ تاریخی قابل قبول نباشد. درباره شاپور یکم به آسانی می‌توان به مدارا یا حتی رفتار دلسوزانه وی با مانی، تزئینات غیر مذهبی کاخ بیشاپور^۲ و تلاش او برای افزودن دانش یونانی و هندی به اوستا اشاره کرد.^۳

با وجود این سنگ نوشته‌های کرتیر درباره تعصب شدید او به نودینی و سازماندهی تشکیلات کیش زرتشتی براساس باورهای خودش،^۴ و نیز درباره پیروزی تدریجی برنامه وی هیچ تردیدی بر جای نمی‌گذارد. ممکن است در نتیجه آشفتگی همگانی اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی روزهای پایانی دوره اشکانی که به خوبی در سکه‌های بدساخته این برهه از زمان بازتاب یافته بود^۵، اختلاف نظر و بدعت‌هایی در بین مغ‌ها پدید آمده باشد. این موضوع را شاید بتوان از کتیبه کعبه زرتشت و کرتیر استنتاج کرد که به ما می‌گوید چگونه وی «دین زرتشتی و مغ‌های شایسته را» پشتیبانی کرده و مردان بدعت آور و نا استوار را «سرزنش» و «تنبیه» کرده است (سطر ۱۳).

پیروزی نهایی این گرایش رسمی، تفاوت عمده‌ای بین تساهل نسبی اشکانی و نگرش مذهبی سخت‌گیرانه ساسانی به وجود می‌آورد.

در دیگر زمینه‌ها به نظر می‌رسد که تفاوت چندانی بین اشکانیان و ساسانیان وجود نداشته باشد. اردشیر به شیوه‌های متعددی رفتار و سنت‌های اشکانی را ادامه داد. وی پس از آن که اردوان را شکست داد، سکه‌هایش با الگوگیری از سکه‌های مهرداد دوم زده شدند و «شکل کلی آنچنان با دقت از سکه‌های مهرداد دوم گرفته شده که ممکن است گفته شود تصویر آن متعلق به وی است».^۶ سنگ‌نوشته‌های نخستین ساسانی نه تنها به خط پارسی میانه که به خط اشکانی و یونانی که در دوره اشکانی رواج داشتند، نوشته شده‌اند.^۷ همان خاندان‌های بزرگی که در دوره اشکانی از برترین جایگاه برخوردار بودند، بار دیگر در دوره ساسانی سر بر آوردند و مقام‌های بلند پایه دربار ساسانی را به دست آوردند.^۸ حتی ساختار فنودالی اشکانی یک شبه دگرگون

۱. نامه تنسر، ص. ۱۶ به بعد.

2. See GHIRSHMAN, *op. cit.*, p. 139 sq.; VANDEN BERGH, *L'archeologie de l'Iran ancien*, p. 54.

3. ZAEHNER, *ibid.*

۴. کتیبه کعبه زرتشت، سطر ۹ به بعد.

5. See DE MORGAN, *op. cit.*, pl. XXVI.

6. JOHN ALLAIN in *A Survey of Persian Art I*, p. 816.

۷. با این وجود کرتیر کتیبه خود را تنها به پارسی میانه نوشت که آغازگر روندی برای آینده بود.

۸. شاپور، کتیبه کعبه زرتشت، نسخه پارتی، سطر ۳۳ به بعد، نسخه پارسی میانه، سطر ۲۸ به بعد.

نشد و در اینکه اساساً در پایان دوره ساسانی-به احتمال در دوران پادشاهی قباد و خسرو اول^۱ - دگرگون شده باشد، تردید وجود دارد. در سنگ نوشته کعبه زرتشت شاپور یکم، که تا کنون مهم‌ترین سند ما برای تاریخ اوایل دوره ساسانی است، نام اعضای دربار اردشیر و شاپور آشکار می‌سازد که پادشاهان باج‌گذار و اشرافیت نیرومند نیز بخشی از پیکره نظام ساسانی بودند.^۲ به علاوه شباهت‌هایی بین نمودهای هنری اشکانی و ساسانی به خوبی تأیید شده است.^۳

چنین به نظر می‌رسد که حتی لقب پادشاهان ساسانی که بر خلاف هخامنشیان خود را خدایی و از نژاد خدایان می‌خواندند، به سنت اشکانی بر می‌گردد که شاید این نیز خود به مفهومی باز می‌گردد که تحت تأثیر اسکندر بوده و سلوکوس و جانشینانش آن را گسترش داده بودند.^۴ همچنین کیش نیاکان که در سنگ نوشته‌ها و سکه‌های اوایل دوره ساسانی بازتاب یافته است، گویی تداوم سنت شناخته شده کیش نیاکان اشکانی باشد. به علاوه به گزارش یوستین (جلد ۴، ۳) اشکانیان «در خرافه پرستی‌ها و ستایش خدایانشان احترام ویژه‌ای برای رودخانه‌ها قائل بودند». پیوند خاندان بابک با پرستشگاه آناهیتا در استخر شباهت بیشتری بین جهت گیری مذهبی بین این خاندان و اشکانیان را نشان می‌دهد.^۵

اشاره پلوتارک (اردشیر دوم، iii ۲-۳) به پرستشگاه الهه جنگ (آتنا) در پاسارگاد در روزگار پادشاهی اردشیر دوم به این آیین پیشینه کهن‌تری می‌دهد.^۶ درست است که صحنه دیهیم‌گیری از دست خدا در نقش بر جسته‌ها منحصراً ساسانی است و هیچ همانندی در یادبودهای اشکانی بر جای مانده ندارد، با این وجود شاید بتوان این را از سویی با اشتیاق نخستین شاهان ساسانی برای ادعای مشروعیت و از سویی دیگر با این امکان که صحنه‌های مشابه مراسم تاج‌گیری اشکانی به دست ساسانیان حسود از بین رفته یا پاک شده باشد، توجیه کرد.^۷ این حقیقت که در میان دوازده نقش برجسته اشکانی هیچ کدام تاج‌گیری خدایی [تاج‌گیری از دست خدا] را نشان نمی‌دهد بلکه تقریباً همه در پیوند با تاج‌گیری یک شاه محلی از دست شاهنشاه اشکانی هستند، ظاهراً بیشتر نشان دهنده کوشش ساسانی در دگرگون سازی تاریخ است، نه نشان دهنده نبود پیشینه برای چنین صحنه‌هایی در دوره اشکانی.

۱ بیرونی (صص. ۱۰۰، ۱۰۲) در فهرستی از نام شاهان و فرمانروایان، تعداد زیادی از لقب‌هایی را ثبت می‌کند که فرمانروایان محلی ایالت‌های پارسی به آن‌ها خوانده می‌شدند. این موضوع نشان می‌دهد که مطالبی که در مورد تمرکزگرایی ساسانیان گفته شده، تا حدی اغراق آمیز است. برخی از این لقب‌ها (مانند اسفهباد، شار، افشین و خوارزمشاه) به دوران اسلامی نیز راه یافته است.

2. Cf. CHRISTENSEN, *Iran sous les Sassanides*, pp. 94, 99 sq., and R. N. FRYE, *op. cit.*, p. 210.

۳. برای نمونه صحنه‌های شکار مشهور ساسانی دارای پیش نمونه‌های گویایی در صحنه شکار میترا در دورا هستند. V. E. PORADA, *op. cit.*, pp. 186, 188.

4. I. BIKERMAN, *Institutions des Seleucides*, p. 236 sq.

۵. بسنجید با طبری جلد اول، صص. ۸۱۸، ۸۱۹؛ نیز نک:

Chamont, "Le culte d'Anahita a staxr et les premiers Sassanides" *RHR*, 1958, 166-18.

6. See NOELDEKE, *Gesch. Der Pers.*, p. 4, n. 2.

۷. به گزارش طبری جلد اول، ص. ۸۲۳، اردشیر در کشتار اشکانیان افراط ورزید و به وصیت جدش ساسان بزرگ، همه آن‌ها را به قتل رساند.

هر چه بیشتر شرایط به قدرت رسیدن ساسانیان را بررسی کنیم، بیشتر متقاعد می شویم که بر خلاف آنچه که سنت ساسانی از ما می خواهد باور داشته باشیم در مقایسه با تغییر شخصیت ها و جهت گیری ها، با تحولات کمتری در اوضاع و شرایط مواجه می شویم. این حقیقت که با وجود گفته های دیو کاسیوس و هرودین تغییر سلسله در ایران سده سوم چندان توجه رومی ها را به خود جلب نکرد، نیز دیدگاه فوق را تأیید می کند.^۱ نمی توان از ترسیم شباهت بین تغییر قدرت از خاندان مادی به سلسله هخامنشی در هشت سده پیش تر خودداری کرد. با وجود گفته های طعنه آمیز و خشن هرودوت (جلد سوم، ۶۵) به نقل از کمبوجیه در بستر مرگ درباره مادها و اینکه چه اندازه وحشناک خواهد بود اگر آن ها دوباره به قدرت دست یابند، در نقش برجسته های تخت جمشید تصویر واقعی تری از جایگاه مادها را در دست داریم. این نقش برجسته ها همکاری و دوستی بین مادی ها و پارسی ها را نشان می دهند.

به همان گونه ای که کوروش پادشاهی ماد را بر انداخت و امپراتوری را گسترش بیشتری بخشید، اردشیر هم قدرت اشکانی را به خاندان جدیدی انتقال داد و در نتیجه به توسعه ای که از دوره اشکانی آغاز شده بود نیروی جدیدی بخشید. فرمانروای جدید که با نیرویی تازه و شاید با احساس مأموریت پا به میدان نهاده بود توانست که اهداف جنبش ملی را سریع تر و بیشتر از آنچه که در دوره اشکانی ممکن بود، پیش ببرد.

با این حال اشتباه است که فریب تبلیغات ساسانی علیه اشکانیان را بخوریم. ساسانیان اشکانیان را متهم کرده و مسؤل نابودی یکپارچگی شاهنشاهی [ایران] و تقسیم آن به شاهک نشین ها و نادیده انگاری آرمان ملی دانسته اند. به کارگیری چنین تبلیغاتی از سوی سلسله مخالف و هموارد اشکانیان که در پی دست یافتن به مشروعیت و حمایت ملی بوده اند، قابل درک است. همچنین طبیعی است که ساسانیان پس از به دست گرفتن قدرت و عهده دار شدن مسئولیت دریافتن اند که دگرگونی باید به صورت تدریجی به مرحله اجرا درآید و بسیاری از الگوهای تثبیت شده را باید با تغییرات کوچکی دنبال کرد، همانطور که هر حزب سیاسی که در یک انتخابات همگانی رقیبش را شکست داده چنین می کند.

اگر ساسانیان وارثان کسانی بودند، چنین به نظر می رسد که وارث اشکانیان بودند تا هخامنشیان.

1. CHRISTENSEN, *op. cit.*, p. 97.